

در ادامه سلسله‌مطالبی که ذیل موضوع سالگرد فراخوان رهبر انقلاب برای بررسی الگوی ایرانی اسلامی پیشرفت در این صفحه‌به‌به‌مت مرکز رشد دانشگاه امام صادق (ع) تولیدشده، امروز گفت‌وگویی تفصیلی با حمیدرضا فرتوک‌زاده، استاد دانشگاه صنعتی مالک‌اشتر از نظر می‌گذرد. این گفت‌وگو توسط سیامک طهماسبی پژوهشگر مرکز رشد دانشگاه امام صادق (ع) تهیه و تنظیم شده است.

۱۱۱

به نظر جنابعالی، اهمیت تدوین الگویی بومی برای پیشرفت کشور چقدر است؟ اسان‌نقطه‌شروع برای پیشرفت چیست؟
داشتن آرمان و چشم‌انداز و ترسیم مسیر رشد نه‌تنها امر خوبی است بلکه درمواقع متعددی ضروری است. سودمندی آن هم در سطوح مختلف سازمانی و ملی در کشورهای مختلف به‌اثبات رسیده‌است. ولی می‌خواهم از زاویه دیگری به موضوع پیشرفت بپردازم. زاویه‌ای که به بخش دوم سوال شما مرتبط می‌شود؛ اینکه نقطه‌شروع برای پیشرفت چیست و کجاست؟

باید توجه داشته باشیم که آنچه آینده ما را رقم می‌زند، آمال، آرزوها، اسناد بالادستی و نظایر آن نیست بلکه شا‌کله جمعی ماست که تعیین‌کننده مقصدوسرمو‌جهنای است که‌به‌سمت‌آن حرکت می‌کنیم. شا‌کله‌عبارت‌است از‌جهت‌انحصاری‌مختلاف‌کنش‌گران‌که‌از‌عالم‌ذهن و‌انگاره‌ها «شروع شده و تا «قواعد و رویه‌ها» و «سازه‌های عینی» امتداد می‌یابد. شا‌کله‌وقتی‌شکل‌گرفت‌باعث‌وابستگی‌به‌مسیر‌شده و گونه‌های خاصی از کنش را هموار کرده و گونه‌های قیوب دیگر را پس می‌زند.

برای توضیح بیشتر می‌توان به‌آیهٔ ۸۴ سوره مبارکه اسراء اشاره کرد. آنجا که خداوند‌متعال‌به‌پیامبر‌دستور می‌دهد که‌به‌بنندگان بگوید «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلی رِیْثِهِ». این‌آیه‌دالالت‌بر این‌موضوع‌دارد که اعمال انسان‌ها ریشه در شا‌کله (ذات، قواعد و خلق و خوی و خصوصیات فرد) آنها دارد و‌به‌طور‌منطقی‌اصلاح‌اعمال‌و‌افعال‌انسانی‌به‌اصلاح‌و‌ارتقای‌شا‌کله‌منوط‌است. این‌مفهوم‌در‌زندگی‌اجتماعی نیز‌ساری‌و‌جاری‌است. همان‌گونه‌که‌هر‌فرد‌در‌زندگی‌فردی‌دارای‌یک‌شا‌کله‌فردی‌است، جامعه‌نیز‌دارای‌یک‌شا‌کله‌جمعی‌است‌که‌از‌برآیند‌شا‌کله‌های‌افراد‌شکل می‌گیرد. این‌موضوع‌بحث‌فصلی‌که‌دارد که‌فراخ‌به‌این‌جمع‌پردازد. این‌شا‌کله‌ها‌در‌موضوع‌مبداً‌برای‌پیشرفت‌یک‌جامعه‌نیز‌باید‌به‌اصلاح‌و‌ارتقای‌شا‌کله‌بپردازیم و این‌راه‌به‌واسطه‌یادگیری‌حاصل می‌شود. من‌از‌گزاره‌های‌اصلی‌که‌در‌شأن‌نزول‌این‌الگوی‌اسلامی‌ایرانی‌پیشرفت‌در‌بیانات‌مقام‌معظم‌رهبری‌بود، استفاده می‌کنم که ایشان فرمودند ما در سیاست‌هایمان و در دهه‌های گذشته دچار یک‌سری حرکت‌های هفت‌هوشی شده‌ایم و این نشان می‌دهد‌ما‌خلقی‌داریم‌که‌الگوی‌اسلامی‌ایرانی‌پیشرفت‌باید‌این‌گونه‌آید؛ این‌گزاره‌اول‌که‌گزاره دوم مطالبی‌است که من آن را در جلسه‌ای که توفیق دیدار و صحبت با ایشان فراهم شد، عرض کردم؛ اینکه ما دچار یک خلأ نهادهی درخصوص سیاستگذاری کلان هستیم که باعث می‌شود سیاستگذاری در ایران به‌صورت‌هوشمندانه‌و‌انریخش‌شکل‌نگیرد. دقت‌شود که‌منظور‌من‌شخص‌نیست‌بلکه‌منظور «نهاد سیاستگذاری ایرانی» است.‌به‌واسطه‌فشارهای‌لحظه‌ای‌میدان‌که‌بر‌سیاستگذاری‌وارد می‌شود، دچار یک‌فکاه‌منفعل‌نست‌به‌زمان‌کنونی‌شده (اکتونیست‌منفعل) و از نگاه‌به‌آینده‌و‌درازمدت‌غافل می‌شویم. به‌همین‌دلیل‌من‌اهمیت‌تدوین‌الگوی‌بومی‌پیشرفت‌را‌در‌این‌می‌دانم‌که‌ما‌را‌از «اکتونیست‌منفعل‌سیاستگذاری» به «سیاستگذاری‌آینده‌نگران» برساند. «سیاستگذاری‌آینده‌نگران» که‌قلمرو‌آن‌امور‌عمومی‌بوده‌و‌به‌کلیت‌نظام‌جمهوری‌اسلامی‌توجه‌دارد، دارای‌دوو‌یرگی‌مهم‌است: ویرگی‌اول «تعادل‌جزء‌و‌کله» است؛ یعنی‌از‌پیش‌قدم‌نگیرد و‌به‌بعد‌نگرد و‌به‌اصاح‌کل‌کشور‌توجه‌کند. ویرگی‌دوم‌تعادل‌حال‌و‌آینده» است؛ یعنی‌علاوه‌بر‌تمرکز‌بر‌اهداف‌کنونی‌و‌کوتاه‌مدت،‌به‌منافع‌درازمدت‌و‌نسل‌های‌بعدی‌هم‌توجه‌کند.

طبیعی‌است‌که‌سیاستگذاری‌یک‌تکاپوی‌مستمر‌در‌یک‌میدان‌پرتنش‌و‌پرتلاطم‌است. سیاستگذاری‌در‌نقطه‌امن، یا‌در‌حاشیه‌امن‌قرار‌ندارد‌که‌تواند‌با‌فراخ‌بال‌به‌آینده‌فکر‌کند. سیاستگذاری‌در‌صحنه‌است؛ و آن «اکتونیست» همیشه‌در‌صحنه‌سیاستگذاری‌فشار‌خود‌را‌دارد. به‌همین‌دلیل‌در‌اینجا‌به‌یک‌مفهوم‌بسیار‌مهمی‌می‌رسیم‌که‌این‌مفهوم‌می‌تواند‌سیاستگذاری‌را‌ممکن‌کند و این‌مفهوم، «یادگیری‌سیاستی» است، یعنی‌ما‌نمی‌توانیم‌نسخه‌ای‌را‌از‌قبل‌داشته‌باشیم‌و‌بگوییم‌این‌نسخه‌دو‌ای‌تمامی‌مسائل‌آینده‌ماست. البته‌آرمان‌و‌مفاهیم‌کلی‌سرجای‌خود‌قرار‌داد‌و‌روشن‌است؛ یعنی‌نیازی‌نیست‌که‌ما‌دوباره‌آنها‌تعریف‌کنیم، آنها‌مشخص‌هستند. در‌اسناد‌بالادستی‌آمده،‌ما‌جمهوری‌اسلامی‌در‌میدان‌عمل‌چگونه‌می‌خواهد‌پله‌پله‌یا‌پله‌ای‌سفر‌تاریخ‌کند؟ اینجا‌است‌که‌آن‌یادگیری‌موضوعیت‌پیدامی‌کند. یادگیری‌مدنظر‌من،‌براساس‌مفهوم‌پایه‌ای‌نظریه‌دیوبنی‌است. بر‌پایه‌مفهوم‌کلی‌آن‌نظریه، یادگیری‌از‌تجربه‌در‌گذر‌زمان‌حاصل می‌شود؛ یعنی‌صاحب‌تجربه‌باید‌تواند‌بین‌وجه‌خواسته‌و‌وجه‌ناخواسته‌تجربه‌خود‌را‌ربط‌برقرار‌کند‌و‌تواند‌ارتباط‌بین «هدف‌اراده‌شده‌از‌سیاست» با «پیامدهای‌ناخواسته» را‌بفهمد. یعنی‌سیاستگذار‌را‌دنبال‌می‌کند‌و‌این‌مفهوم‌اصطلاحاً‌وجه‌خواسته‌ای‌را‌دنبال می‌کند‌در‌میدان‌عمل‌با‌یک‌سری‌پیامدهای‌ناخواسته‌ای‌روبه‌رو می‌شود که‌ممکن‌است‌این‌وجه‌ناخواسته‌پنهان‌باشند. بنابراین‌سیاستگذار‌باید‌دامثا‌به‌دنبال‌کشف «وجه‌ناخواسته‌پنهان» و‌ارتباط‌آن‌با «هدف‌اصلی‌سیاست‌اعمال‌شده» باشد. این‌می‌شود‌حلقه‌یادگیری؛ یعنی‌سیاستگذار‌به‌یک‌حلقه‌یادگیری‌مستمری‌نیاز‌دارد‌که‌آن‌شا‌کله‌را‌ارتقا‌دهد. پس «شا‌کله‌یادگیرنده‌جمعی» یعنی‌شا‌کله‌ای‌که‌می‌تواند‌بند‌و‌جوجه‌خواسته‌و‌وجه‌ناخواسته‌سیاست‌ها‌ارتباط‌برقرار‌کند‌و‌باید‌این‌یادگیری‌سیاستی‌را‌در‌نهاد‌سیاستگذاری‌ایرانی‌داشته‌باشیم. کار‌الگوی‌بومی‌اسلامی‌ایرانی‌پیشرفت‌همین‌است.

از‌نظر‌من‌آن‌کار‌کرد‌اصلی‌که‌از‌الگو‌انتظار‌داریم،‌ترسیم‌چشم‌انداز‌واقف‌نیست. چون‌چشم‌انداز‌های‌ما‌تقریباً‌روشن‌است. جمهوری

اسلامی‌به‌دنبال‌عدالت،‌معنویت‌و‌عقلانیت‌است،‌همان‌سه‌گانه‌مهمی‌که‌مقام‌معظم‌رهبری‌پیش‌تر‌به‌آن‌اشاره‌کرده‌بودند. ما‌که‌در‌این‌تدریدی‌نداریم. دوباره‌بباییم‌و‌از‌نو‌بگوییم‌فایده‌ای‌ندارد. اینها‌روشن‌است. ما‌در «چرخه‌یادگیری‌سیاستی‌مان» است‌که‌نتوانستیم‌ترجمان‌میدانی‌اش‌را‌پیدا‌کنیم. بنابراین‌ما‌به‌دنبال‌عدالت‌رفته‌ایم، سیاست‌هایی‌را‌هم‌اجرا‌کرده‌و‌موقیبت‌هایی‌به‌دست‌آورده‌ایم‌اما‌پیامدهای‌ناخواسته‌آن‌سیاست،‌از‌جایی‌دیگر‌ظاهر‌شده‌و‌به‌اصل‌عدالت‌لطمه‌زده‌است. ما‌به‌دنبال‌آبادانی‌کشور‌رفتیم‌و‌وجه‌ناخواسته‌آن،‌به‌آبادانی‌جای‌دیگری‌از‌کشور‌لطمه‌وارد‌کرده‌و‌ما‌دیر‌متوجه‌شده‌ایم. بنابراین‌ما‌نیاز‌به‌قابلیت‌یادگیری‌مستمر‌داریم‌که‌این‌وجه‌ناخواسته‌را‌برای‌ما‌استخراج‌کند.

شما می‌فرمایید الگوی پیشرفت کشور منحصر به «نوشتن سند بالادستی» نبوده و حتماً باید به «یادگیری سیاستی و درس گرفتن از تجربه‌های تلخ و شیرین قبلی» بپردازیم. لطفاً این موضوع را بیشتر توضیح دهید و درصورت امکان مثالی نیز مطرح کنید؟

همانگونه‌که‌تا‌کید‌کردیم، یکی‌از‌مسائلی‌که‌در‌بیان‌مقام‌معظم‌رهبری‌به‌عنوان‌ضرورت‌پرداختن‌به‌الگوی‌اسلامی‌ایرانی‌پیشرفت‌ مطرح‌شده‌بود، حرکت‌های‌هفت‌هوشی‌و‌نوسان‌در‌رویکردها‌و‌سیاست‌ها‌در‌دهه‌های‌اخیر‌بوده‌است. براین‌اساس، مسیر‌تکوین‌الگوی‌اسلامی‌ایرانی‌پیشرفت،‌از‌تامل‌در‌تجربه‌های‌سیاستی‌و‌به‌خصوص‌حرکت‌های‌هفت‌هوشی‌و‌شکست‌های‌سیاستی‌این‌سال‌ها‌عبور می‌کند. بنابراین‌بحث‌اصلی‌ما‌به‌حوزه «سیاستگذاری‌عمومی» مربوط‌است. نقطه‌شروع‌هر‌سیاستی‌نیز‌به «مسالمنشاسی‌و‌اولویت‌بندی‌آن» برمی‌گردد. یکی‌از‌عرصه‌های‌مهم‌یادگیری‌سیاستی‌که‌مکرر‌تأکید‌کردم‌به‌این‌نقطه‌برمی‌گردد. باید‌توجه‌داشته‌باشیم‌که‌موضوعات‌عمومی‌در‌اغلب‌موارد‌دارای‌وضعیت‌پیچیده‌ای‌است‌که‌مرزگشایی‌از‌آن‌و‌رسیدن‌به «تعریف‌واحد‌از‌مساله» که‌مورد‌توافق‌هنگام‌باشد،‌سخت‌است. سخت‌تر‌از‌تعریف‌مساله، «رسیدن‌به‌یک‌راه‌حل‌مورد‌تفاهم» است. در‌پدیده‌های‌اجتماعی، همیشه‌پرسش‌هایی‌هستند‌که‌پاسخ‌فعلی‌ندارند. به‌همین‌دلیل‌در‌موضوع‌مساله‌و‌تولید‌راه‌حل‌در‌موضوعات‌عمومی‌معمولاً‌امکان‌کرتابی‌وجود‌دارد؛ چون‌منظرها‌متفاوت‌است،‌و‌وجه‌مساله‌متعدد‌است،‌راه‌حل‌ها‌با‌مساله‌ها‌درهم‌تنیده‌اند‌و‌افق‌های‌زمانی‌گونگون‌متصور‌است. بنابراین‌پدیده‌ها‌در‌برخی‌موارد‌حالت‌معماگونه‌پیدا می‌کند. برای‌سهولت‌کار،‌من‌از‌استعاره‌معمای‌وضعیت» استفاده‌می‌کنم. معمای‌وضعیت‌یعنی‌معمای‌حال‌و‌آینده، معمای‌جزء‌و‌کل، معمای‌درون‌و‌بیرون،‌و‌در‌بخش‌قبلی‌اشاره‌ای‌به‌آن‌کردیم. معمای‌وضعیت‌و‌کرتابی‌در‌تعریف‌مساله‌های‌سیاستگذاری‌عمومی،‌باعث‌همان‌حرکت‌های‌زنگارگی‌شده‌که‌ضرورت‌و‌اهمیت‌یادگیری‌سیاستی‌در‌این‌عرصه‌را‌دوچندان‌کرده‌است.

برای‌فهم‌بهتر‌معمای‌وضعیت‌به‌یک‌مثال‌واقعی‌اشاره می‌کنم؛ مثلاً‌یک‌استانی‌از‌کشور‌دچار‌کم‌آبی‌است. سیاستگذار‌با‌فشار‌اجتماعی‌مواجه‌می‌شود. عاقبت‌باید‌کاری‌بکند. باید‌جواب‌مردم‌را‌دهد. نگاه‌می‌به‌نفسه‌کشوری‌می‌اندازد. زیرموقعیت‌های‌استان‌های‌هم‌جوار می‌اندازد. اولین‌راه‌حلی‌که‌به‌ذهن‌می‌رسد، انتقال‌آب‌است. اما‌آب‌های‌استان‌همجوار‌بی‌صاحب‌نیستند. سیاستگذار‌مسائل‌ست‌شده‌وسر‌درواهی‌می‌ماند. عذاب‌وجدان‌پیدا می‌کند‌تا‌اینکه‌اتفاق‌فکر‌دیوان‌سالار‌به‌کمتکش می‌آید. یک‌گزاره‌راهگشا: «همیشه‌اولویت‌با‌آب‌شرب‌است» وقتی‌مردم‌تشنه‌اند، کشاورزی‌چه‌معنایی‌دارد. هر‌آدم‌منصفی‌این‌رامی‌پذیرد. سرانجام‌با‌این‌توجه،‌آب‌را‌از‌استان‌دیگر‌به‌آنجا‌انتقال‌می‌دهند. اما‌این‌گزاره‌کرتابی‌دارد. اولویت‌با‌آب‌شرب‌برابر‌و‌متوازن‌با‌اولویت‌آب‌لوله‌کشی‌شهری‌انگاشته‌می‌شود. درحالی‌که‌درصددیسانچیزی‌آزآب‌لوله‌کشی‌شهری‌برای‌آشامیدن‌مصرف می‌شود. بیشترین‌مصرف‌برای‌شست‌وشو‌و‌استحمام‌و‌حتی‌آب‌دان‌به‌یافتن‌جهای‌خانه‌ها‌و‌پرکردن‌حوض‌است‌تا‌برسد‌به‌شست‌وشوی‌ماشین‌ها‌و‌پایده‌روها‌و‌هدرفت‌از‌لوله‌های‌پوسیده،‌راه‌حل‌اساسی‌چیست؟ پاسخ‌به‌این‌سوال‌همان‌یادگیری‌سیاستی‌است. مثلاً‌جدا‌کردن‌سیستم‌لوله‌کشی‌آب‌شرب‌از‌آب‌های‌شست‌وشو.

اما‌شا‌کله‌اجتماعی‌ما‌ایرانیان‌به‌گونه‌ای‌شکل‌گرفته‌که‌همیشه‌زور‌سیاست‌های «کُلُو‌و‌اُشُرُوْا» بیشتر‌است. کسی‌برای‌سیاست‌های‌«وَلَا‌تُشْرَفُوْا» کف‌وسوت‌نمی‌زند. منطقی‌موقیبت‌چه‌می‌گوید؟ فعلاً‌آب‌را‌منتقل‌کنید. فرصت‌صرف‌به‌سیاست‌های «وَلَا‌تُشْرَفُوْا»‌خواهیم‌پرداخت؛ فرآیند‌اجرایی‌انتقال‌آب،‌آنقدر‌مساله‌های‌ریز‌و‌درشت‌دارد‌که‌سیاستگذار‌را‌از‌توجه‌به‌بینه‌سازی‌مصرف‌و‌جولگری‌از‌اسراف‌آب‌و‌جداسازی‌آب‌شرب‌و‌خلاصه‌سیاست‌های «وَلَا‌تُشْرَفُوْا» غافل می‌کند. آب‌منتقل می‌شود. اهالی‌استان‌کم‌آب‌چشن می‌گیرند. محبوبیت‌مدیران‌دولتی‌به‌واج‌می‌رسد. اما‌معلوم‌نیست‌این‌محبوبیت‌خوش‌خیم‌باشد. از‌سیاست‌های «وَلَا‌تُشْرَفُوْا»‌هم‌خبری‌نیست. شهر‌کم‌آب،‌دوباره‌خروم‌وسرسزی‌می‌شود،‌اما‌از‌جیب‌منابع‌آبی‌همسایه. زمان‌می‌گذرد‌و‌پیامدهای‌انتقال‌آب‌به‌تدریج‌ظهور می‌کند. مثلاً‌دریاچه‌ارومیه‌رو‌به‌خشکی‌می‌رود،‌زاینده‌رود‌خشکی‌می‌شود،‌مرداب‌گاوخونی‌خشک می‌شود،‌خیلی‌از‌روستاها‌خشک می‌شوند،‌باز‌هم‌زمان‌می‌گذرد. اهالی‌استانی‌که‌روزی‌آب‌خوردن‌نداشتند،‌روزهای‌تلخ‌می‌آبی‌را‌فراموش می‌کنند. باغ‌ومزرعه‌و‌کارخانه‌هایشان‌را‌توسعه‌می‌دهند،‌آن‌هم‌با‌روش‌های‌سنتی‌و‌پرمصرف. به‌تدریج‌خبر‌ها‌به‌مناطق‌آسیب‌دیده می‌رسد‌و‌آتش‌حسرت‌ها‌و‌کینه‌ها‌شعله‌ور می‌شود‌و‌صدای‌طبل‌جنگ‌آب‌بلند می‌شود. البته‌جنگ‌آب،‌برای‌مناطق‌استی‌که‌ذی‌نفع‌مستقیم‌داشته‌باشند‌مثل‌کشاورزان‌ارومیه. در‌مواردی‌که‌ذی‌نفع‌مستقیم‌در‌کار‌نیست‌مساله‌دیترت‌کشف می‌شود‌مثل‌دریاچه‌ارومیه‌و‌ریزگرد‌ها.

زندگی‌اجتماعی‌پر‌است‌از‌معمای‌وضعیت. پر‌است‌از‌مساله‌هایی‌که‌ممکن‌است‌در‌این‌لحظه‌و‌در‌این‌نقطه،‌ظهور‌محسوس‌نداشته

باشند،‌اما‌در‌زمان‌دیگر‌و‌مکان‌دیگر‌و‌حتی‌موضوعی‌دیگر‌ظهور‌پیدا‌خواهند‌کرد. این‌مساله‌ها،‌خودبه‌خود‌ایجاد‌نمی‌شوند،‌بلکه‌نتیجه‌راه‌حل‌های‌ساده‌اندیشانه‌و‌دم‌دستی‌هستند. وروشکستگی‌صندوق‌های‌بازنشستگی،‌بیکاری‌آشکار‌و‌پنهان‌کارمندان‌میلیونی‌دولت‌ویخش‌های‌عمومی،‌بیشخور‌کردن‌منابع‌بین‌نسلی،‌نا‌اتوانی‌در‌ایجاد‌زنجره‌های‌ارزش‌ساز‌ملی،‌سرم‌مایه‌گذاری‌دولتی‌در‌طرح‌های‌عمرانی‌فاقد‌توجیه،‌تحت‌فشارهای‌محلی‌همه‌ناشی‌از‌ضعف‌در‌فهم‌مشترک‌از‌عمای‌وضعیت‌هستند. البته‌اغلب‌این‌خطاها‌بدون‌سوءنیت‌بوده‌و‌ناشی‌از‌کرتابی‌در‌ماهیت‌مساله‌های‌عمومی‌است.

اما‌تلخ‌نیز‌این‌ماجرای‌آنجاست‌که‌پرچمداران‌راه‌حل‌های‌دم‌دستی‌با‌زندگن‌کردن‌خطرات‌شیرین‌روزان‌و‌شبان‌ماه‌عسل،‌آگاهانه‌یا‌ناگاهانه،‌بر‌بال‌این‌کرتابی‌سوار‌شده‌و‌راه‌را‌به‌تیبین‌معمای‌وضعیت‌و‌فهم‌مشترک‌و‌اصلاح‌تدریجی‌مسیر‌سیاست‌های‌عمومی‌می‌بندند.

برای یادگیری سیاستی، پیشنهاد عملیاتی هم دارید؟

البته‌این‌موضوع‌به‌این‌سادگی‌نیست. این‌امر‌نیازمند‌نقدها‌و‌گفت‌وگوهای‌متعدد‌با‌قصد‌یادگیری-نه‌تخریب-است‌تا‌به‌این‌واسطه‌توان‌چرخه‌سه‌مرحله‌ای «فهم،‌تفاهم‌و‌توافق»‌را‌در‌موضوعات‌سیاست‌عمومی‌داشته‌باشیم. به‌عنوان‌راهکار‌عملیاتی، پیشنهاد می‌کنم‌در‌هیات‌های‌اندیشه‌ورز‌و‌مراکز‌فکری‌که‌اقدام‌به‌تغذیه‌فکری‌سیاستگذاران می‌کنند،‌نهضت «روایت‌پژوهی‌راهبردی» شکل‌گیرد. حرکتی‌که‌به‌واسطه‌آن‌موقیقت‌ها‌و‌شکست‌های‌سیاستی‌قبلی-فارغ‌از‌جناح‌بندی‌ها‌و‌جریانات‌سیاسی-مورد‌تحلیل‌قرار‌گیرند‌و‌دلالت‌های‌آنها‌برای‌سیاست‌های‌آتی‌ارائه‌شود.

ذکر‌این‌نکته‌هم‌لازم‌است‌که «تجربه‌سیاستی»‌از‌جهات‌مختلف‌قابل‌تعریف‌است. از‌یک‌منظر می‌توان‌گفت‌که‌تجربه‌سیاستی،‌همان‌فرازونشیب‌ها‌و‌سعی‌و‌خطاهایی‌است‌که‌سیاستگذار‌در‌رویارویی‌با‌مساله‌پیچیده‌اجتماعی‌پشت‌سرمی‌گذارد. این‌فراز‌و‌فرودها،‌در‌طول‌زمان می‌تواند‌به‌سه‌وضعیت‌و‌گونه‌نسبتاً‌متمازی‌منجر‌شود.

۱- گونه اول مربوط به تجربه‌های سیاستی موفق است: وقتی‌تلاش‌های‌سیاستگذار،‌موقیقت‌نسبی‌در‌پی‌داشته‌باشد‌و‌تعادل‌پایدار‌ایجاد‌کند؛‌مانند‌راه‌اندازی‌پلیس‌و‌۱۰۰‌و‌دفترخانه‌های‌اسناد‌رسمی‌و‌واکسیناسیون‌اطفال. ارزش‌روایتی‌این‌گونه‌از‌تجربه‌های‌سیاستی،‌به‌علت‌الگوگیری،‌استمراربخشی‌وتکامل‌بخشی‌است.

۲- گونه دوم مربوط به شکست‌های آشکار در تجربه‌های سیاستی است: در‌گونه‌دوم،‌تلاش‌ها‌و‌سعی‌و‌خطاهای‌سیاستگذار،‌به‌خستگی‌و‌درماندگی‌و‌شردنگی‌در‌برابر‌افکار‌عمومی‌و‌احیاناً‌فراقتنی‌و‌فرار‌از‌مسئولیت‌منجر می‌شود؛‌مانند‌سیاست‌های‌پولی‌و‌ارزی‌و‌بانکی‌در‌سال‌های‌منتهی‌به‌سال‌۹۱‌و‌سال‌های‌منتهی‌به‌۹۷.

۳- گونه سوم مربوط به شکست‌های خاموش در تجربه‌های سیاستی است: سیاست‌هایی‌که‌نشانه‌های‌لحظه‌ای‌شکست‌را‌ندازند‌و‌در‌کوتاه‌مدت‌حساسیتی‌ایجاد‌نمی‌کنند. این‌قبیل‌سیاست‌ها‌غالبا‌به‌عقب‌نشینی‌از‌امر‌عمومی‌به‌نفع‌امر‌خصوصی‌یا‌انتقال‌هزینه‌به‌آینده‌و‌بیشخور‌کردن‌آینده‌منتهی‌می‌شود‌که‌آثار‌و‌پیامدهای‌ناخواسته‌آن‌در‌زمان‌و‌مکان‌و‌موضوعی‌دیگر‌بروز می‌کند. مانند‌مسائل‌آب‌و‌هوا،‌خاک،‌جنگل،‌تراکم‌شهری‌و‌بازنشستگی‌بدون‌پشتوانه‌کارکنان‌دولت.

هر‌سه‌گونه‌از‌این‌تجارب‌سیاستی،‌نیازمند‌و‌کاوی‌و‌درس‌آموزی‌و‌سال‌های‌منتهی‌به‌۹۷.

به نظر می‌رسد پیشینه‌هاد «روایت پژوهی راهبردی، نیازمند تبیین بیشتری است.

طرح‌روایت‌پژوهی‌راهبردی،‌با‌انتخاب‌یک‌تجربه‌با‌اهمیت‌سیاستی‌آغاز می‌شود. تجربه‌ای‌که‌توان‌از‌آن‌درس‌هایی‌برای‌آینده‌استخراج‌کرد. می‌توان‌گفت‌که‌انتخاب‌تجربه‌سیاستی‌هم‌جزء‌فرآیند‌روایت‌پژوهی‌راهبردی‌است. فرض‌تلویحی‌ما‌در‌انتخاب‌موضوع،‌این‌است‌که‌سیاستگذار‌ایرانی‌در‌رویارویی‌با‌موقیبت‌اجتماعی‌و‌پیامدهای‌خواسته‌و‌ناخواسته‌سیاست‌هاست،‌دنبال می‌کند‌و‌لایه‌های‌نادیده‌داستان‌زندگی‌اجتماعی‌ابرارلمای‌سازد. این‌گونه‌است‌که‌روایت‌پژوهی‌راهبردی‌نسبت‌گمشده‌میان‌شا‌کله‌جماعت‌و‌کنش‌جماعت‌را‌کشف می‌کند‌و‌رابطه‌وجه‌از‌ما‌بی‌شا‌کله‌وجه‌و‌«بر‌ما‌بی‌شا‌کله‌را‌نشان می‌دهد. برای‌این‌کار می‌توان‌به‌استعاره‌کوخ‌بغ‌هم‌اشاره‌کرد‌که‌ریشه‌بسیاری‌از‌مشکلات‌در‌لایه‌های‌پنهان‌قرار‌دارد‌و‌روایت‌پژوه‌باید‌با‌کندوکاو‌به‌آن‌لایه‌ها‌دست‌یابد.

نام‌گذاری‌کردیم؛‌پس‌از‌انجام‌این‌سه‌مرحله،‌می‌توانیم‌اقدام‌به‌استخراج‌مفاهیمی‌درخصوص‌یادگیری‌سیاستی»‌کنیم‌که‌دلالت‌هایی‌راهبردی‌برای‌سیاستگذاری‌های‌آینده‌خواهد‌بود. آنچه‌در‌مرحله‌چهارم‌اهمیت‌دارد،‌ایجاد‌مجاری‌کارآمد‌و‌اثربخش‌برای‌کنش‌ارتباطی‌و‌پل‌زدن‌میان‌جهان‌اختصاصی‌کنشگران‌نا‌آگاهانه،‌بر‌بال‌این‌کرتابی‌سوار‌شده‌و‌راه‌را‌تیبین‌معمای‌وضعیت‌و‌فهم‌مشترک‌و‌اصلاح‌تدریجی‌مسیر‌سیاست‌های‌عمومی‌است.